نسیم خرد
دوفصلنامهٔ علمی تخصصی فلسفهٔ اسلامی
سال اول / شمارهٔ دوم / پیاپی ۲ / بهار ـ تابستان ۱۳۹۵

پژوهشی دربارهٔ آرای مهم فارابی[۱]

سیدمحمدجواد موسوی فرد[۲]

چکیده

به‌واقع فارابی فیلسوفی ناآشنا در میان اندیشمندان متأخر است. آرای فلسفی، اجتماعی و سیاسی او چه در زمان خود و چه پس‌از آن نوعی شاهکار به‌شمار می‌آید. در میان مسلمانان، می‌توان او را هم مؤسس فلسفهٔ اسلامی دانست و هم پدر علم منطق. فارابی هم فیلسوف فرهنگ است و هم استاد فلسفیدن در اندیشه‌های زیربنایی دینی.

این پژوهش به آرای مهم فارابی می‌پردازد و در مقدمه اشاره‌ای به اندیشه‌های پراهمیت فارابی می‌کند، سپس در سه فصل جداگانه به مطالبی چون طبقه‌بندی علوم، تأسیس فلسفهٔ اسلامی و علم مدنی از دیدگاه وی می‌پردازیم.

فارابی را «معلم ثانی» خوانده‌اند؛ زیرا علوم را مطابق عینْ نظام‌مند نمود و بدین‌ترتیب، طبقه‌بندی ویژه‌ای ارائه کرد. او مؤسس فلسفه اسلامی است؛ زیرا مسائل فلسفی را براساس آموزه‌های دینی سامان داد و به مسائلی پرداخت که هر فیلسوف مسلمان می‌بایست دربارهٔ آن گفت‌وگو کند. در نظریهٔ «مدینه فاضله» برخی او را پیرو افلاطون دانسته‌اند، درحالی‌که اندیشهٔ فارابی گرچه پیرو متفکران یونانی است، اما تقلید محض از آنان نیست.

کلیدواژگان

فارابی، طبقه‌بندی علوم، علم مدنی، مدینهٔ فاضله.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۹.
۲. دانش‌پژوه سطح ۳ فلسفهٔ اسلامی (s.m.mousavi41@gmail.com).

مقدمه

فارابی در سنت فلسفهٔ اسلامی چه جایگاهی دارد؟ به‌رغم اینکه یعقوب‌بن‌اسحاق کندی پیش‌از او می‌زیست، چرا او را مؤسس فلسفهٔ اسلامی می‌دانند؟ آیا باید او را فقط مقلدی از یونانیان و به‌خصوص افلاطون دانست؟ از چه روی او را *معلم ثانی* می‌خوانند؟

یکی از مصیبت‌بارترین اتفاقاتی که بر اثر هجمهٔ فرهنگ و تفکر غربی در سدهٔ اخیر رخ نموده است، کم‌توجهی یا گاه بی‌توجهی غم‌انگیز مسلمانان به اندیشه، فرهنگ، علم، فلسفه و عرفان و در یک جمله، تمدن پربار و درخشان اسلامی است. پرواضح است اگر این تمدن آن‌گونه که رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله اراده فرموده بود در دامان اهل‌بیت علیهم‌السلام رشد می‌کرد، جامعهٔ مطلوب الهی و حکومت توحیدی حقّه‌ای به بار می‌نشست و مستضعفان ائمهٔ زمین می‌شدند، اما اکنون که چنین نیست، نمی‌توان همهٔ سنت و فرهنگ گذشته را فراموش کرد؛ زیرا همان سنت‌ها و اندیشه‌ها ریشه‌ای عمیق در کلام اهل‌بیت دارد. مگر نه اینکه بزرگان، نحله‌های کلامی و ائمهٔ مکاتب فقهی نیز شاگردان امامان معصوم بوده‌اند؟

از نگاهی دیگر به گذشته بنگریم؛ گذشتهٔ ما ریشهٔ امروز است. به‌راحتی می‌توان ادعا کرد که همین جامعهٔ امروزی با تمام تحول‌ها و دگرگونی‌ها هنوز در قبال الگوهای سنتی خود ریشه‌های اصیلش را حفظ کرده است؛ گذشته نیز چون پشتوانهٔ محکمی ساختارهای رفتاری اصلی را حفظ کرده است؛ بنابراین و براساس اشارت قبل، باید به گذشته بازگردیم، نه آن‌گونه که سنت‌گراها اراده کرده‌اند، بلکه برای آنکه گذشتهٔ خود را بیشتر و عمیق‌تر بشناسیم؛ برای آنکه هم گذشته را و هم حال را صحیح جمع کرده، آینده‌ای روشن بسازیم.

البته خوشایند عده‌ای است که این جملات را شعار بدانند و اتهام آرمان‌گرایی و خیال‌پردازی بزنند، ولی جازمم که وقتی غرب با دست خالی و اندیشه «شک می‌کنم، پس هستم» به وضع دل‌فریب کنونی رسیده است، ما با دستی پر از «سنت دینی»، و ذهنی آکنده از «فلسفه و عرفان اسلامی» به جامعه‌ای خواهیم رسید که مطلوبش ظهور حکومت توحیدی به ید صاحب الأمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد.

پرداختن به فارابی، ابن‌سینا، شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی، ملاصدرا و دیگر بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ اعظم بخشی از مجموعه‌ای است که باید انجام شود. باید اندیشه‌های این بزرگان را بلعید! باید سطربه‌سطر کتاب‌هایشان را با دقت بارها خواند و مباحثه کرد تا از سنت خود بهره‌ها ببریم.

حیات شخصی فارابی

ابونصر محمدبن‌محمدبن‌طَرخان فارابی بین سال‌های ۲۵۷ تا ۲۵۹ قمری متولد شد. دوران زندگی او به سه‌بخش تقسیم‌پذیر است:

نخست، از تولد تا چهل‌سالگی که در موطن خود فاراب[۱] از ادبیات، فقه و حدیث بهره‌مند گشت و به قضاوت مشغول شد؛

دوم، سی‌سال به طول انجامید و در بغداد سپری شد. او در بغداد از ابوبشر متی‌بن‌یونس منطق آموخت و در حرّان از یوحنابن‌حنان در همین علم و احتمالاً فلسفه، استفاده کرد و البته پس‌از مدتی از استادان خویش پیشی گرفت؛

سوم، فارابی ده‌سالِ آخر حیات خود را که پربارترین دوران زندگی اوست، به دعوت سیف‌الدولهٔ حمدانی[۲] به حلب هجرت کرد. او بین دمشق و حلب در رفت‌وآمد بود و کتاب‌های مشهور خود را در همین ده سال نوشت. به گفتهٔ تذکره‌نویسان «فارابی به شیوه‌ای زاهدانه می‌زیسته و حتی تا آخر عمر لباس محلی خود را از تن به‌در نکرده است؛ حتی آن‌گاه که مقرب درگاه حاکمان گردیده، به دریافت سرانه‌ای اندک از بیت‌المال قناعت ورزیده است».[۳]

سرانجام در سال ۳۳۹ قمری در دمشق وفات یافت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

تشیع فارابی

گرچه به‌صورت قطعی نمی‌توان دربارهٔ تشیع او اظهارنظر کرد، اما قراین تشیع‌بودن او کم نیست: زیرا وی گاه «امام» را در اصطلاح خاص شیعی به‌کار برده است؛ یکی از این موارد آنجاست که پس‌از بیان احوال و افعال رئیس اول، یعنی پیامبر به توضیح خلافت جانشینان او پس‌از وفات می‌پردازد. او از این جانشینان با عناوین «ائمهٔ ابرار» و «ملوک حقیقی» نام می‌برد؛ همچنین از تعابیری مانند «ائمهٔ ابرار»، «ائمهٔ هدی»، «ملوک افاضل»، «رؤسای ابرار» و «ائمهٔ حق» برای آنان بهره می‌گیرد.

ذاتی‌بودن امامت از دیگر اموری است که فارابی بدان می‌پردازد. به باور او امام در ذات و ماهیت همواره امام است؛ حال، دیگران او را بپذیرند یا نه.[۴]

---

۱. مشهور این است که فاراب از شهرهای ترکستان (قزاقستان امروز) نزدیک دریاچه آرال است، اما ابن‌ندیم در *الفهرست* گفته است: اصله من الفاریاب من أرض خراسان (*الفهرست*، ص۳۲۱)

۲. حمدانیان دولتی شیعی مذهب بودند که از سال ۲۹۲ قمری تا سال ۳۹۳ قمری (اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم) نخست در موصل و سپس در حلب حکومت داشتند، این حکومت شیعی درحقیقت در بخشی از حکومت عباسی و در دوران ضعف این سلسله شکل گرفت.

۳. رک: جمعی از نویسندگان (زیرنظر محمد فیاضی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۲۰۵.

٤. محمدبن‌محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص۷۹.

فارابی و دانش‌های مختلف

۱. فارابی و زبان‌شناسی

او در کتاب‌هایش مانند *الحروف* و *الالفاظ المستعملة* دربارهٔ چگونگی پیشرفت زبان عربی[۱] و شایسته‌شدن[۲] آن برای تعبیر از مطالب علمی شرحی می‌آورد.

از آثارش برمی‌آید که با زبان‌های ترکی، عربی، یونانی، سغدی[۳] و زبان‌های دیگر آشنا بوده است.

۲. فارابی و منطق

قیاس فارابی با نویسندگان کنونی که دربارهٔ منطق می‌نویسد، کاری درست نیست؛ زیرا او نخست می‌بایست در مقابل منکران منطق از این علم دفاع، و فواید آن را گوشزد می‌کرد و نیاز اهل علم را بدان نشان می‌داد. به‌گفتهٔ فارابی منطق صناعتی است که عقل با آن قوام می‌یابد و در مواردی که مردم دچار خلط و اشتباه می‌شوند، آنان را به راه درست هدایت کند. فارابی برای بیان این معنا معقولات را به دو بخش بدیهی و نظری تقسیم کرد که در اینجا شامل تصورات و تصدیقات می‌شود، و ظاهراً در تاریخ منطق، فارابی از نخستین کسانی است که تصور و تصدیق را به روش علمی از هم جدا ساخت و درجات آن دو را برشمرد.[۴]

۳. فارابی و جامعه‌شناسی

فارابی در کتاب‌های اخلاقی و سیاسی خود به جامعه‌شناسی می‌پردازد. درواقع، جامعه‌شناسی علم مورد علاقهٔ فارابی است؛ چنان‌که پزشکی علم مورد علاقه ابن‌سیناست.[۵]

---

۱. همو، *الحروف*، ص۱٤۲.

۲. همان، ص۱٤۷.

۳. زبان سُغدی از زبان‌های ایرانی شاخهٔ شمال شرقی است. زبان سغدی در آغاز در درهٔ رودخانهٔ زرافشان و نواحی پیرامون رایج بود و بعداً به‌عنوان زبان میانجی در بخش بزرگی از جادهٔ ابریشم رواج یافت. زبان سغدی به‌عنوان زبان گفتاری و نوشتاری تا سدهٔ نهم میلادی فعال بود و زوال آن پس‌از سده یازده آغاز گردید. امروزه تنها زبان بازمانده از گویش‌های سغدی، زبان یغنابی است که در کوهستانی در تاجیکستان صحبت می‌شود. زبان سغدی، ازنظر تنوع و حجم نوشته‌ها و نگاشته‌ها، مهم‌ترین زبان ایرانی شرقی است و متون دینی بخش بزرگی از این مواد نوشتاری را شامل می‌شود. با وجود آنکه در سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان از سغد به‌عنوان منطقه‌ای با ویژگی‌های خود یاد شده است، آثاری از شکل قدیمی‌تر زبان سغدی یعنی «سغدی باستان» باقی نمانده‌است؛ ر.ک: دانشنامهٔ آزاد ویکی پدیا.

٤. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص۲۰۳.

۵. کتاب های او در این زمینه دو دسته‌اند: دستهٔ اول کتاب‌های فلسفی او که با مباحث محض فلسفی آغاز شده و به بحث‌های اجتماعی و فلسفه سیاست منتهی می‌شود، مثل *السیاسة المدنة* از باب چهارم تا هفتم و *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها* از باب ۲٦ تا ۳۷. دستهٔ دوم کتاب‌هایی که به موضوع خاص اجتماعی پرداخته‌اند؛ مثل کتاب *الحروف* که به پیدایش زبان، چگونگی گسترش آن و... می‌پردازد و نیز مثل کتاب *فصول منتزعة* که نوعی مقارنت و مقایسه میان نفس انسانی و جامعهٔ بشری است.

٤. فارابی و دین‌شناسی

فارابی و پس‌از او ابن‌سینا، مانند فیلسوفان دیگر، از حکمت شرایع و عبادات در آثار خود یاد کرده‌اند. کتاب *الملة فارابی* بیشتر دربارهٔ دین است و در آن از رهگذر عقل درستی دین را آشکار می‌سازد؛ ازاین‌رو آن را کتاب دین می‌خواند.[۱]

آرای مهم فارابی

۱. علم شناسی فلسفی

فارابی توانسته است مسئلهٔ معرفت را از نگاه فلسفی بررسی کند و به نظام‌سازی علـوم براساس نظام عینی دست‌یازد. او علوم را طبقه‌بندی کرد و مرتبهٔ هریک را نیز مشخص نمود.

۲. تأسیس فلسفهٔ اسلامی

کندی قبل‌از فارابی مباحث فلسفهٔ یونانی را تدوین کرد، اما مؤسس فلسفهٔ اسلامی نشد؛ زیرا تنها به شرح آرای یونانیان و مفسران اسکندری اکتفا کرد، اما فارابی فلسـفهٔ یونـانی را برمبنای اصول تازه‌ای تفسیر کرد و به‌مدد آن اصول مسئلهٔ نسبت دیانت با فلسفه را مطـرح ساخت.

۳. جامعه‌شناسی

فارابی دربارهٔ جامعه‌شناسی سیاسی آثار فراوانی دارد؛ درواقع، آثار مهم او ممزوجـی از الهیات و علم مدنی است.

٤. تبادل فرهنگی

نظریهٔ تبادل فرهنگی فارابی از نظریات مهم اوست که فلاسفه قبل و بعداز او چنان‌که او بدان پرداخته است، اهمیت نداده‌اند. به عقیدهٔ استاد داوری اردکانی این نظریهٔ فارابی برای آن است که او در مقام مؤسس فلسفهٔ اسلامی، دورهٔ خود را محل تلاقی فرهنگ‌ها و به‌خصوص فرهنگ اسلامی و یونانی یافت و برای طرح چنین مسئله‌ای و یافتن پاسخی برای آن بـدان نیاز داشته است.[۲]

تبیین مراحل تدریجی رشد جوامع

روش خطابی؛ اولین مرحله

مطابق این نظریه جوامع مراحل متعدد تکاملی دارند: مرحلهٔ اول، مرحله رشد ذهنیات و زبان است؛ در این مرحله تجارب عام در مقایسه با تمام زندگی مادی و معنوی، و تجارب

---

۱. میثم کرمی، *فارابی‌شناسی*، ص۳۹.
۲. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص۲۸۵.

خاص درخصوص حرفه‌ها و صنایع تحقق می‌یابند. از دیگر ویژگی‌های این مرحله اقناع در مقام تخاطب است؛ به تعبیر روشن‌تر، هنر خطابی هم ازنظر محتوا و هم قالب نزد ساده‌اندیشان، یعنی در مرحلهٔ عاری از اندیشه، علت و معلول اعتبار عام می‌یابد.[۱]

کشف روش شعری

پس‌از استکمال این مرحله، نوبت به تصرف نیروی تخیل هم در محتوا و هم در قالب خطابی می‌رسد. براساس دیدگاه فارابی هنر شعر نیز مثل هنر خطابه و شاید بیش از آن به جامعه‌ای که خالق آن است، اختصاص دارد.

در پرتو این دو هنر ذهنی، جمع‌آوری اخبار و وقایع و خطب و اشعار و تقویت و توسعهٔ زبان و ایجاد دانش‌های مربوط به آن از لغت‌نویسی گرفته تا قوانین و قواعد مختلف زبان و وضع اصطلاحات وابسته به آن پدید می‌آید.[۲]

جامعهٔ جمهور یا عوام

فارابی جامعه‌ای را که به این مرحله می‌رسد، جمهور یا همان عوام می‌نامد. مراد از جمهور و عوام تودهٔ بی‌سواد جامعه نیست، بلکه مقصود معنای اصطلاحی آن یعنی نوعی از جامعه است که به‌ترتیب مزبور و تا سرحد مذکور پیشرفت کرده باشد.[۳]

کشف شیوهٔ جدلی

به‌هر روی، همین که جامعه به سرحد کمال مرتبهٔ جمهور رسید، به بررسی علل شکل‌گیری جهان و انسان و جلوه‌های آنها می‌پردازد. آغاز این علت‌یابی به کمک هنر خطابی صورت می‌گیرد. پیشرفت این روش به پدید آمدن آرای مختلف در یک موضوع واحد می‌انجامد. درحالی‌که هر صاحب رأیی به صحت نظر خود معتقد است. از اینجا تضاد آرا به‌وجود می‌آید و هرکس می‌کوشد عقیدهٔ خود را اثبات کند و عقیدهٔ دیگران را رد. از این کوشش شیوهٔ جدیدی به‌وجود می‌آید که در مرحلهٔ کمال خود «هنر جدل» نام می‌گیرد.[۴]

---

۱. فیبتدئ حین ذلک فی أن تحدث الخطبیّة أوّلا... . محمدبن‌محمد فارابی، *الحروف*، ص۱٤۱.

۲. فالخطبیّة هی السابقة أوّلا وعلی طول الزمان تحدث حوادث تحوجهم فیها إلی خطب وأجزاء خطب. ولا تزال تنشأ قلیلا قلیلا إلی أن تحدث فیهم أوّلا من الصنائع القیاسیّة صناعة الخطابة. ویبتدئ مع نشئها أو بعد نشئها استعمال مثالات المعانی وخیالاتها مفهمة لها أو بدلا منها، فتحدث المعانی الشعریّة. ولا یزال ینمو ذلک قلیلا قلیلا إلی أن یحدث الشعر؛ همان، ص۱٤۲.

۳. فالمعتنون بها یعدّون إذن مع الجمهور...؛ همان، ص۱٤۹.

٤. فینشأ من یبحث عن علل هذه الأشیاء. ویستعمل أوّلا فی الفحص عنها وفی تصحیح ما یصحّح لنفسه فیها من الآراء وفی تعلیم غیره (و) ما یصحّحه عند مراجعته الطرق الخطبیّة لأنّها هی الطرق القیاسیّة التی یشعر (ون) بها أوّلا. فیحدث الفحص عن الأمور التعالیمیّة وعن الطبیعة. ولا یزال الناظرون فیه (ا) یستعملون الطرق الخطبیّة،...إلی أن یقفوا علی الطرق الجدلیّة بعد زمان.

نیل به مرحلهٔ برهانی

ولی شیوهٔ جدل هرچه قوی باشد و درست هم به‌کار رود، باز از سرحد ظن بالاتر نمی‌رود. نارضایی از این امر به کشف شیوهٔ برهانی یعنی تنها شیوه یقین‌آور می‌انجامد. فقط صاحبان این شیوه‌اند که خواص نام دارند.[۱]

دو قسم عوام و خواص

این تدرجِ جامعه را هم می‌توان برای تبیین سیر تکاملی جوامع ازنظر تاریخی در نظر گرفت و هم برای تحلیل طبقات و قشرهای درون یک جامعه در زمان واحد.

فارابی این هردو نکته را در نظر داشته است؛ ازاین‌رو، وظیفهٔ ویژه‌ای برای خواص قایل است:

وظیفهٔ خواص درمقابل جامعه این است که براساس زیربنای فلسفهٔ برهانی، برای جامعه و افراد آن قواعد و قوانین نظری و عملی به منظور تعلیم و تأدیب عموم و سوق‌دادن آنان به‌سوی یک زندگی سعادت‌بخش در پرتو این قوانین وضع کند.

او مجموعهٔ این قوانین و قواعد نظری و عملی حاکم بر شیءون زندگی را «ملت»[۲] می‌نامد و به‌واسطهٔ تطبیق آن بر تعاریفی که از فرهنگ می‌شود، می‌توان آن را به‌تنهایی، یا به ضمیمهٔ تمام زیربنای فکری آن، فرهنگ نامید.

براساس این تقسیم‌بندی انواع کلی جوامع عبارت‌اند از:

۱. جامعه‌ای که به چنین مرتبهٔ زیربنای فلسفی نمی‌رسد و به‌طبع فاقد ملت است؛

۲. جامعه‌ای که فقط حایز زیربنای فلسفی جدلی می‌گردد و برطبق آن ملت و فرهنگش عاری از اشتباهات و خالی از اکاذیب نیست؛

۳. جامعه‌ای که هم زیربنای فلسفی و برهانی دارد و هم روبنای مستدل و کامل و صحیح.

نقطهٔ تلاقی جوامع

حال با این وصف، اگر به برخورد قهری و ارادی جوامع بشری در طول تاریخ بنگریم و داد و ستد فرهنگی آنان را از زیر نظر بگذرانیم، به این موارد دست می‌یابیم:

وتتميّز لهم الطرق الجدليّة؛ همان، ص۱۵۰.

۱. ثمّ يتداول ذلک إلى أن يستقرّ الأمر على ما استقرّ عليه أيّام أرسطوطاليس. فيتناهى النظر العلميّ (و) تميّز الطرق كلّها وتكمل الفلسفة النظريّة والعامّيّة الكلّيّة، ولا يبقى فيها موضع فحص، فتصير صناعة تتعلّم وتعلّم فقط، ويكون تعليمها تعليما خاصّا وتعليما مشتركا للجميع. فالتعليم الخاصّ هو بالطرق البرهانيّة فقط، والمشترک الذى هو العامّ فهو بالطرق الجدليّة أو بالخطبيّة أو بالشعريّة؛ همان، ص۱۵۲.

۲. فإذا وضعت النواميس فى هذين الصنفين وانضاف إليها الطرق التى بها يقنع ويعلّم ويؤدّب الجمهور فقد حصلت الملّة التى بها علّم الجمهور وأدّبوا وأخذوا بكلّ ما ينالون به السعادة؛ همان، ص۱۵۲.

یا فقط روبنای فرهنگی بدون زیربنای فلسفی آن از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر انتقال یافته است و یا روبنا و زیر بنا با هم؛

در هریک از این دو صورت، امر انتقال‌یافته یا از نوع فلسفهٔ برهانی و فرهنگ منبعث از آن است یا از نوع فلسفهٔ جدلی و فرهنگ زاییده از آن؛

در مورد هریک از این صور، جامعهٔ گیرنده یا خود دارای فرهنگ ویژه خویش و زیربنای مربوط به آن است یا نیست.

ثمرهٔ طرح این بحث

به نظر می‌آید استفاده‌ای که استاد داوری از این موضوع دارند، قرین صواب باشد. او معتقد است: فارابی اقوام متفاوت را دارای استعدادها و امکان‌های درک و فهم مختلف و متفاوت می‌دانست، یعنی در نظر او هر قومی قادر به درک و فهم تمام ادراک‌های اقوام و امت‌های دیگر نیست؛ ثانیاً هیچ فهم و درکی به قوم و نژاد خاص اختصاص ندارد و هر قومی ممکن است مستعد درک و پذیرش دین و فلسفه‌ای که در جای دیگر پدید آمده است بشود؛ ثالثاً حتی ممکن است فلسفه در جایی و دین صحیح متناسب با آن در جای دیگر پدید آید و این دو در زمانی با هم جمع شوند.

مسئله‌ای که فارابی در آغاز تاریخ فلسفهٔ اسلامی به آن توجه کرده است، در عصر ما ازجمله مسائل بسیار مهم به شمار می‌رود. اگر بخواهیم دربارهٔ عصر حاضر به زبان فارابی سخن بگوییم، می‌بینیم که صورت پراکنده‌ای از مثالات فلسفهٔ جدید غربی به‌عنوان فرهنگ جدید و متجدد رواج یافته است، بی‌آنکه مردمان از اساس و مبنای آن باخبر باشند. اگر قبول رسوم و فرهنگ و ادب غرب را امری درست و بجا و مفید یا ضروری و ناگزیر بدانیم و بخواهیم با استمداد ازنظر فارابی دربارهٔ وضع فعلی عالم در نسبتی که با فرهنگ غربی دارد حکم کنیم، باید بگوییم که قبول نظام زندگی غربی بدون اخذ اساس فلسفی این نظام مایهٔ پریشانی و آشوب فکری و گسست خردی می‌شود، و بر متفکران و عقلا و خواص قوم است که آرای جدلی و مطالب خطابی و رسوم و رفتارها را به اصل فلسفی آن بازگردانند.[۱]

۵. تحلیل وحی و نبوت

فارابی اولین فیلسوفی است که دربارهٔ وحی تحلیل فلسفی داشته است[۲] و پس‌از او ابن‌سینا و ملاصدرا کار او را ادامه دادند.

---

۱. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص۲۸۷.

۲. محمدبن‌محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، باب ۲۵، القول فی الوحی ورؤیة الملک.

٦. جمع فلسفه و دین

فارابی کوشید با جمع آرای فلاسفه و اثبات مطابقت حقیقت دیانت با آن، فلسفه را احیا و تجدید کند؛ ازاین‌رو، او را مؤسس فلسفهٔ اسلامی می‌خوانند. ازنظر او دین و فلسفهٔ صحیح ملازم‌اند؛ زیرا هر دو جلوهٔ امر واحد در دو مرتبه عقل و تمثل‌اند.[۱] فلسفه نیز یکی بیش نیست و اختلافات میان اهل فلسفه ظاهری و جزئی است.

معلم ثانی

اهمیت بخش اول این نوشتار با این سؤال روشن می‌شود که چرا فارابی را «معلم ثانی» می‌خوانند؟ پاسخ این پرسش مدخلی برای توضیح کار مهم فارابی است. ظاهراً عنوان «معلم اول» را مسلمانان به ارسطو و «معلم ثانی» را به فارابی اعطا کردند.

دکتر نصر می‌گوید:[۲] چند قول مختلف دربارهٔ معنای «معلم» وجود دارد اینکه چرا ارسطو و فارابی را معلم خوانده‌اند دلایل دارد که به چند مورد از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. چون فارابی فاضل‌ترین فلاسفه بعداز ارسطو و شارحِ بزرگِ «معلم اول» بود؛ پس او را معلم ثانی نامیده‌اند؛

۲. گروهی از محققان دلیل این لقب را چیرگی وی در علم منطق می‌دانند و حتی عنوان خود ارسطو را به دلیل موفقیت او در تدوین منطق صوری به شمار می‌آورند؛ ابن‌خلدون یکی از این افراد است؛

۳. برخی نیز لقب فارابی را مرهون موفقیت او در تأسیس مکتبی جدید در فلسفه می‌دانند و حتی او را اولین فیلسوف اسلامی می‌شمرند؛

این هرسه گرچه بر فارابی صدق می‌کند، اما اصطلاح «معلم» به اینها دلالت ندارد. معلم دراصطلاح خاصی که به این دو نسبت داده می‌شود، درواقع تعیین‌کنندهٔ حدود علوم و روش‌های مختلف کسب علم و قراردهندهٔ آنها در سلسله مراتبی است که وحدت و پیوستگی دانش و شعب آن را حفظ کند.[۳]

---

۱. «...فلسفه از حیث زمان مقدم بر دین است و واضع النوامیس کسی است که معرفت به شرایط معقولات عملی و قدرت بر استخراج و ایجاد آنها در امم و مدن را دارد. الفاظ واضع النوامیس و فیلسوف و ملک و امام مترادفند...»؛ محمدبن‌محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص٧٤.

۲. میثم کرمی، *فارابی شناسی*، ص٥٩.

۳. این نظر را دو تن از حکمای بزرگ معاصر ایران، مرحوم سیدابوالحسن قزوینی و مرحوم سیدمحمد عصار در جلسات درس خود ابراز می‌فرمودند؛ ر.ک: همان، ص٦١.

ارسطو نخستین فیلسوف یا عالم یونانی نبود، ولی نخستین شخصی بود که روش‌شناسی در علوم را در منطق خویش روشن ساخت و به تقسیم‌بندی علوم که درعین‌حال ایجاد وحدت و پیوستگی میان شعب علوم را دربر داشت پرداخت. در اسلام گرچه کندی و شاگردانش پیش‌از فارابی به تدوین کتاب‌های منطقی پرداختند و خود کندی رساله‌ای مهم در تقسیم‌بندی علوم به نام *اقسام العلوم* از خود بر جای گذاشت، اما این کوشش‌ها هنوز به‌صورت پخته‌ای درنیامده بود که بتواند تمدن اسلامی را متأثر سازد؛ لکن دربارهٔ فارابی چنین نبود؛ درواقع، او پدر علم منطق اسلامی است و با توجه به‌معنای منطق در علوم اسلامی، باید او را واضع روش‌شناسی در علوم به‌صورت مدون آن نیز دانست. ازسوی‌دیگر، فارابی صاحب کتاب بسیار معروف در تقسیم‌بندی علوم به نام *احصاء العلوم* است که نه‌تنها در جهان اسلام، بلکه در غرب شهرت فراوان دارد. این کتاب سرآغاز کوشش گروهی کثیر از متفکران اسلامی برای نظم‌بخشیدن به علوم و تقسیم‌بندی آن و در نتیجه ایجاد وفاق و هماهنگی بین عقل و ایمان و فلسفه و دین بود.

چه آثار منطقی فارابی که اساس این علم و پیش‌درآمد علوم در تمدن اسلامی است و چه کتاب *احصاء العلوم*، بیش از هر چیز دیگر متوجه توجیه و تعریف روش‌های مختلف شناخت و ارتباط علوم منتج از این روش‌ها و پیوند این علوم با جوانب مختلف معارف اسلامی و نیز با یکدیگر است. با توجه به روحیهٔ خاص حاکم بر تمدن اسلامی که همهٔ شیءون آن مرتبط با اصل توحید و در جست‌وجوی بیان و متجلی‌ساختن این اصل در جهات گوناگون حیات انسان است، بدیهی است که آنچه فارابی در تمدن اسلامی و ارسطو پیش‌از او در یونان انجام داد آن‌چنان از دیدگاه اسلامی اساسی بود که ایجاب می‌کرد لقبی خاص به آنان اعطا شود.

این تلاش بار دیگر در زمان حکومت صفویه اتفاق افتاد؛ هنگامی که میرمحمدباقر داماد توانست فلسفه و علوم عقلی را احیا کند و به آن نظم تازه‌ای بخشد، بار دیگر لقب معلم یافت و او را «معلم ثالث» خواندند. حتی خود او بارها در آثارش به ابن‌سینا به عنوان «شریکنا فی الریاسة» اشاره می‌کند؛ درحالی‌که فارابی را «شریکنا فی التعلیم» می‌خواند.

دکتر نصر به نقل از پروفسور هنری کربن آیندهٔ تفکر اسلامی را نیازمند «معلم رابع» می‌داند.[۱]

طرح فارابی

الف) علم اللسان: شامل علم به الفاظ مفرد، الفاظ مرکب، قوانین هریک، قوانین درست‌نوشتن، قوانین درست‌خواندن، قوانین اشعار.[۲]

---

۱. میثم کرمی، *فارابی شناسی*، ص٦٤.

۲. ر.ک: محمدبن‌محمد فارابی، *احصاء العلوم*، فصل اول.

ب) علم المنطق: شامل کتاب‌های المقولات، العبارة، قیاس‌های مشترک، برهـان، جـدل، سفسطه، خطابه، شعر.[۱]

ج) علم التعالیم: شامل علم عدد، هندسه، مناظر، نجوم، موسیقی، اثقال، حیل(مکانیک).[۲]

د) علم الطبیعی: شامل بحث در اجسام بسیط و اعراض و معادن و گیاهان و جانوران و... .[۳]

ه) علم الالهی: بحث از موجودات و اشیا ازلحاظ وجود، و نیز در اصول و مبادی براهین در علوم نظری خاص و نیز بحث از مجردات.[۴]

و) علم المدنی: شامل بحث در علم مدنی، علم فقه و علم کلام.[۵]

علم الهی ازنظر فارابی

علم الهی ازنظر فارابی سه بخش دارد:

بخش اول، در عوارض ذاتی موجود من حیث هو موجود است و مراد از عوارض ذاتی اموری است که بدون واسطه عارض موجود می‌شود؛ یعنی وجود قبل‌از آنکه قیـد طبیعـی، ریاضی و الهی یابد متصف به محمولاتی چون وحدت و کثرت، ذهنی و خارجی، علیت و امثال آن می‌شود؛

بخش دوم، شامل بحث در مبادی علوم جزئی مانند منطق و ریاضیات و طبیعیات است و بحث می‌کند که موضوع این علوم چه نحوه وجودی دارند؛

بخش سوم، از موجوداتی که نه جسم‌اند و نه جسمانی بحث می‌کند.[۶]

البته در آثار فارابی معمولاً دو علم الهی و مدنی درهم می‌آمیزد؛ یعنی فلسفهٔ محض او به فلسفهٔ مضاف منتهی می‌شود. او در دو کتاب *آراء اهل المدینة الفاضـلة* و *السیاسـاة المدنیـة* الهیات را مقدمه‌ای برای پرداختن به سیاست می‌سازد.[۷]

---

۱. ر.ک: محمدبن‌محمد فارابی، *احصاء العلوم*، فصل دوم.
۲. همان، فصل سوم.
۳. همان، فصل چهارم.
٤. همان، فصل چهارم.
۵. همان، فصل پنجم.
٦. محمدبن‌محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص۷۵.
۷. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص۲۱٦.

فلسفه در اندیشهٔ فارابی

الف) خداشناسی

غربی‌ها اصرار دارند اندیشهٔ فلسفی فارابی را مستقل از یونانیان ندانند و آن را ادامهٔ فلسفهٔ افلاطون و ارسطو معرفی کنند. این نگاه جدای از وجود اغراض و تعصبات در آن، واقع‌بینانه نیست. باید گفت که ریشه‌ای‌ترین اندیشه در فلسفهٔ ارسطو کاملاً متفاوت با فلسفهٔ فارابی طرح شده است. خداوند در فلسفهٔ ارسطو علت غایی خلقت است، نه علت فاعلی و این نگاه در فلسفهٔ فارابی پذیرفتنی نیست. ازنظر ارسطو عالم مادّه در ایجاد به صانع احتیاج ندارد و تنها محرکی آن را به حرکت درآورده و به‌سوی خود می‌کشاند، اما فارابی با صراحت یاد می‌کند که اول تعالی سبب فاعلی موجودات ثوانی و عقل فعال است: «**فالاوّل هو الذی ینبغی أن یعتقد فیه أنه هو الاله وهو السبب القریب لوجود الثوانی والعقل الفعال**»[۱]

تغییر اساسی نظام فلسفی فارابی از یونانیان

اگر یونانیان به تأسیس فلسفه پرداختند تا آن را اساس و مبنای تمدن قرار دهند، فارابی در زمانی تفکر می‌کند و به احیای فلسفه می‌پردازد که تمدن عظیمی بر مبنای دیانت وجود دارد و اگر باید فلسفه بر همهٔ انحای تفکر استیلا یابد، باید که فلسفهٔ تازه‌ای تأسیس شود.[۲] پس اهمیت فارابی صرفاً در این نیست که معانی دین را با فلسفه تفسیر کرد یا فلسفه را اساس و باطن دیانت دانست؛ زیرا قبل‌از او، چه در عالم اسلام و چه پیش‌از ظهور اسلام این سعی به عمل آمده بود؛ کندی هم قبل‌از فارابی به تدوین مباحث فلسفهٔ یونانی اقدام کرده بود، اما مؤسس فلسفهٔ اسلامی نشد؛ زیرا تنها به شرح آرای یونانیان و مفسران اسکندرانی اکتفا کرد. وی حتی به مسئلهٔ وضع فلسفه در تمدن اسلامی توجه جدی نکرد و قائل شد که فلسفه و علم برهانی می‌تواند در کنار وحی نبوی بماند و این هر دو از یکدیگر مستقل باشند. اما فارابی فلسفهٔ یونانی را برمبنای اصول تازه‌ای تفسیر کرد و به مدد آن اصول، مسئلهٔ نسبت دیانت و فلسفه را مطرح ساخت.[۳]

اما این اصول چیست؟ پرسش اول فلسفه این است که موجود چیست و چرا موجودات هستند؟ با توجه به پاسخی که به این پرسش می‌دهند، فلسفه‌ها متفاوت می‌شود.

---

۱. محمدبن‌محمد فارابی، *السیاسة المدنیة*، ص۲۲.

۲. گذشت که فارابی سعی در توفیق فلسفه و دین کرده است و معتقد است دین همان چیزی را می‌خواند که فلسفه می‌خواند؛ محمدبن‌محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص۷٤.

۳. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص۱۰.

ارسطو به این پرسش پاسخی داده است که با پاسخ افلاطون همسو نیست، پاسخ فارابی نیز با دو استاد یونانی فلسفه تفاوت دارد. به نظر فارابی وجود خداست و اوست که بـه ماهیـات وجود بخشیده است. فارابی برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، ممکنات را به دو جزء عقلی «وجود» و «ماهیت» و ماهیات را به مقولات جوهر و اعراض نه‌گانه تقسیم کرد و حال آنکه مقولات ده‌گانهٔ ارسطو مقولات وجود است نه ماهیت. این نحوهٔ تقسیم امری جزئی نیست و نباید آن را تصرفی کوچک در یکی از ابواب حکمت دانست، بلکه مؤدی به طرح بسیاری از مسائل اساسی در فلسفه اسلامی شده است و به تبع ایـن تغییـر جهـت در فلسـفه، معنـای حقیقت و علیت نیز تغییر کرده است.

حقیقت در نظر یونانیان به معنای انکشاف است، اما فارابی می‌گوید: خدا حق اسـت و معانی دیگر حقیقت نیز در نظر او به همین معنا بازمی‌گردد، چنان‌که وقتی می‌گوید: حقیقت یعنی مطابقت شیء با علم، بر این باور است که همهٔ موجودات در علم الهی موجود بوده و آنچه در «قضا» بوده به مرتبهٔ «قدر» آمده است. همچنین وقتی حق را قدیم و ازلی می‌دانـد، متوجه همین معناست. هیچ‌یک از این معانی در آثار یونانیان نیست. فارابی بـا تفسـیر ایـن اصول، همهٔ مسائل فلسفهٔ یونانی را مطابق با آن و به روش خود شرح کرد و به این اندازه هم اکتفا نکرد و به تفسیر دیانت و تصوف برمبنای فلسفه پرداخته است.[۱]

صفات خداوند

ازنظر فارابی سبب اول از هر ترکیبی منزه است؛ چون ترکیب مستلزم نقص و نیازمندی است. برهمین اساس اول تبارک‌وتعالی از داشتن شریک منزه است؛ زیرا مستلزم ترکیب از امری مشترک و امری مختص است:

ولو کان کذلک لکان قوامه بجزئیه اللذین منهما ائتلف، ولکان لوجوده سبب، فان کل واحد من أجزائه سبب لوجود جملته، وقد وضعنا أنه سبب اول.[۲]

با توجه به همین مسئله، باید گفت که نظام فلسفی فارابی با فلسفه یونانی تفاوت دارد؛ زیرا نگرش به خدای متعال در فلسفهٔ فارابی طرحی نو در اندیشهٔ او ایجاد کرده است.

عینیت ذات و صفات

به باور فارابی موجودی که هیچ‌گونه وابستگی به مادّه ندارد، مانعی برای اندیشیدن پیش روی خود نمی‌بیند و از همین رو ذاتاً عقل بالفعل است؛ براین‌اساس، فارابی علم و عالم و معلوم را با ذات حق یگانه می‌داند و هم‌زمان بر عینیت صفات و ذات تأکید می‌ورزد.[۳]

---

۱. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص ١٤.
۲. محمدبن‌محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*،ص ٢٦.
۳. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص۲۱۸.

علم الهی به مخلوقات

ارسطو خداوند را عالم می‌دانست، اما علم او علم به ذات خود بود، نه به جزئیات؛ اما فارابی در کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* خداوند را مدبّر جمع موجودات و عالم به همه‌چیز می‌داند و بیان می‌کند که هیچ ذرهٔ کوچکی از علم او بیرون نیست و هرچه در عالم وجود دارد، مشمول عنایت اوست و به بهترین وجه و با اتفاق تمام نظم و ترتیب یافته است؛[۱]

ان لنا فی هذا الباب طریقا نسلکه یتبین به امر تلک الاقاویل الشرعیة، وانها علی غایة السداد والصواب وهو ان الباری، جل جلاله، مدبر جمیع العالم، لا یعزب عنه مثقال حبة من خردل، ولا یفوت عنایته شیء من اجزاء العالم، علی سبیل الذی بیناه فی العنایة.[۲]

ب) جهان‌شناسی فارابی

چگونگی آفرینش

برخی اندیشمندان غربی در باب مسئلهٔ آفرینش سه دیدگاه را از یکدیگر متمایز ساخته‌اند: خلق از عدم، خلق از مادهٔ پیشین و صدور ذات. با چشم‌پوشی از مقدار صحت و دقت این تقسیم، درمیان نخستین فیلسوفان جهان اسلام و کندی با تعبیر «تأییس الأیسات عن لیس» از دیدگاه نخست جانب‌داری می‌کند. محمدبن‌زکریای رازی خلق از عدم را ناممکن می‌انگارد و با قدیم خواندن «هیولای اولی»، راه را برای دیدگاه دوم هموار می‌سازد و سرانجام نظریهٔ «فیض» در فلسفهٔ فارابی با نظریه سوم سازگاری می‌پذیرد.[۳]

فارابی موجودات را فیض حق‌تعالی می‌داند: نخست از موجود اول موجود دوم فایض می‌شود که فارابی نام او را عقل دوم می‌گذارد؛ زیرا موجود اول را نیز عین عقل می‌داند. اما چون مطابق «الواحد» از موجودی که از هرجهت واحد است جز واحد صادر نمی‌شود، بنابراین شکل‌گیری موجودات کثیر در گرو وجود واسطه‌هایی است که گونه‌ای کثرت داشته باشند؛ بر این اساس، فارابی از وجود عقولی ده‌گانه و افلاکی نه‌گانه سخن می‌گوید. البته فارابی گاه موجود اول را نیز جزو عقول به‌شمار آورده و شمارهٔ عقول را به یازده می‌رساند.[۴]

اما چگونگی فیض‌رساندن باری‌تعالی به مخلوقات از دید فارابی در مسئلهٔ تعقل توضیح داده می‌شود. فارابی می‌گوید: «کل ما یصدر عن واجب الوجود فإنما یصدر بواسطهٔ عقلیته له»،

---

۱. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۲۰۹.
۲. محمدبن‌محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ص۱۰۳.
۳. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۲۲۱.
٤. همان.

بنابراین وقتی موجود اول خود را تعقل می‌کند، فیضان صورت می‌پذیرد و ازآنجاکه موجود ثانی دوگونه تعقل دارد (تعقل موجود پیشین و تعقل خویش) خود منشأ شکل‌گیری موجود ثالث و فلک اول (السماء الاوّلی) می‌گردد. به همین ترتیب زنجیره‌ای از عقول و افلاک پدید می‌آید که به عقل فعال و کرهٔ قمر منتهی می‌شود.

موجود یازدهم که دهمین عقل پس‌از سبب اول است و عقل فعال نیز خوانده می‌شود، ازآنجاکه افزون بر خود همهٔ عقول پیشین را تعقل می‌کند، چنان کثرتی می‌یابد که می‌تواند به خلق و تدبیر عالم مادون قمر بپردازد و منشأ پیدایش موجودات گوناگون عالم محسوس می‌گردد:[۱]

> یفیض من الاوّل وجود الثانی؛ فهذا الثانی هو أیضا جوهر غیر متجسم أصلا، ولا هو فی مادة. فهو یعقل ذاته ویعقل الاوّل، و لیس ما یعقل من ذاته هو شیء غیر ذاته. فما یعقل من الاوّل یلزم عنه وجود ثالث، وبما هو متجوهر بذاته التی تخصه یلزم عنه وجود السماء الاوّلی.[۲]

ج) انسان‌شناسی

انسان برترین موجود عالم مادون قمر است. فارابی دربارهٔ انسان در آثار مختلف خود صحبت کرده است؛ ازجمله، بخش سوم (باب بیستم تا بیست‌وسوم) کتاب *آراء اهل المدینة الفاضلة* به انسان‌شناسی اختصاص دارد.

یکم) قوای نفس

قوای نفس عبارت‌اند از غاذیه، حاسه، متخیله، نزوعیه و ناطقه. نزوعیه نیرویی است که شوق و کراهت را در وجود انسان برمی‌انگیزاند و به پدیده‌هایی چون غضب، خشنودی، فرار و جست‌وجو می‌انجامد. ناطقه نیز آدمی را در تعقل و تمییز زشت و زیبا مدد می‌دهد.[۳]

مراتب قوه ناطقه

اوّلین مرتبهٔ عقل هیولانی است؛ یعنی حالتی که عقل در آن «بالقوة» است. دومین مرتبهٔ عبارت است از «بالفعل» شدن عقل توسط عقل فعال به اینکه دارای صور معقوله شود. و درنهایت به مرتبه عقل مستفاد می‌رسد و این هنگامی است که عقل منفعل انسانی همهٔ معقولات را از عقل فعال دریافت کند، دراین‌صورت به جایگاهی بار می‌یابد که به مفارقات نزدیک‌تر است تا به مادیات.[۴]

---

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۲۲۲.
۲. محمدبن‌محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ص۵۲.
۳. همان، ص۸۲.
٤. همان، ص۹٦.

دوم) تحلیل رؤیا

به گفتهٔ فارابی هنگامی که اندام‌های حسی و نیز دو قوهٔ ناطقه و نزوعیه به‌کار مشغول‌اند، قوهٔ متخیله مجال چندانی برای فعالیت آزادانه ندارد و به خدمت‌رسانی به دیگر قوا می‌پردازد. در وضعیتی که قوای دیگر از فعالیت باز می‌ایستد (مثل حالت خواب) متخیله به حال خود رها می‌گردد و به فعالیتی روی می‌آورد که «محاکات» نامیده می‌شود و این یعنی واقعیت، گاه صورتی نمادین و تمثیلی می‌یابد. فارابی برای بیان گوناگونی این حکایت‌گری، از این تمثیل بهره می‌گیرد که برای دیدن انسان گاه خود او را می‌بینیم و گاه عکس و تمثال او و گاه تصویری از او که در آب یا آیینه نقش بسته است.[۱]

سوم) تحلیل وحی

فارابی در کتاب *آراء اهل المدینة الفاضلة* پس‌از تحلیل ماهیت رؤیا بی‌درنگ، به بررسی چیستی وحی می‌پردازد و رؤیای صادق را هم‌سنخ اخبار غیبی پیامبران می‌شمارد. فارابی تبیین خود دربارهٔ نبوت را از نظریهٔ ارسطو دربارهٔ رؤیا اقتباس می‌کند. این نظریه در فلسفهٔ فارابی و از طریق آثار و آرای او در حکمت اسلامی جدا و مؤثر بوده است. همان‌طور که بیان شد، براساس این نظریه، رؤیا صورت ذهنی‌ای است که با خیال ایجاد می‌شود و هنگام خواب و بر اثر قطع رابطه با فعالیت‌های زمان بیداری، گنجایش آن افزایش می‌یابد. ارسطو منکر این است که رؤیاها را خدا به شخص الهام می‌کند و اینجاست که فارابی از ارسطو دور می‌شود؛ زیر بر آن است که شخص به‌مدد خیال قادر است با عقل فعال متحد شود، لکن چنین قدرتی فقط در دسترس افراد ممتاز و برگزیده است. به باور او عقل فعال سرچشمهٔ نوامیس الهی و الهامات و همان‌گونه که در متون اسلامی آمده است، شبیه به فرشتهٔ حامل وحی (جبرئیل) است؛ خلاصه، درحد پیغمبر یا فیلسوف است که با عقل فعال متصل می‌شود. این اتصال درخصوص پیامبر به‌مدد تخیل و در مورد فیلسوف از راه تفکر و تعمق صورت می‌پذیرد. می‌توان دریافت که هردو متفقاً از یک سرچشمه سیراب می‌شوند؛ درواقع، حقیقت دینی و حقیقت فلسفی هردو پرتویی از انوار الهی است که از راه تخیل یا مشاهده و تعمق حاصل می‌شود:

بنابراین، از آن نظر که از عقل فعال اموری به عقل منفعل او افاضه می‌شود، حکیم و

---

۱. محمدبن‌محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ص۱۰۳.

فیلسوف و خردمند کامل نام می‌گیرد و از آن حیث که به قوهٔ متخیله‌اش افاضه می‌گردد، نبی خوانده می‌شود که مردمان را از حوادث آینده بیم می‌دهد و از رویدادهای جزئی کنونی با خبر می‌سازد... چنین شخصی در کامل‌ترین درجات انسانی است.[۱]

درواقع، فارابی درپی آن نیست که میان دو شخص (فیلسوف و نبی) مقایسه کند و یکی از آن دو را در قوهٔ ناطقه و دیگری را در قوهٔ متخیله تکامل‌یافته بخواند؛ بلکه مقصود وی آن است که دریافت‌کنندگان وحی دو مرتبهٔ کمالی دارند و به‌لحاظ هریک نامی مخصوص می‌یابند.[۲]

علم مدنی فارابی

الف) جایگاه علم مدنی

سیدحسین‌نصر[۳] و همچنین دکتر داوری اردکانی[۴] معتقدند فارابی را به‌دلیل طبقه‌بندی‌کردن علوم، و صورت برهانی‌دادن به همهٔ علوم «معلم ثانی» نامیده‌اند. طبقه‌بندی علوم فارابی و نظام علمی وی بر جهان‌بینی فلسفی و علمی او مبتنی است و براساس نظامِ هستی سلسله مراتبی دارد. وی از نخستین اندیشمندانی است که در عرصهٔ معرفت به تفکیک و تعاون سه عامل «عین، ذهن و علم» پرداخت. از دیدگاه فارابی، عالم عین و پدیده‌های واقعی که موضوع مطالعات علوم قرار دارند، قانون‌مندی، نظام و سلسله مراتب دارند که شناختن آنها کار ویژهٔ علم است. همچنین، ذهن انسان، که شناسندهٔ حقیقی است و به تعبیر خود فارابی ناظر و فاحص است، به‌نوبهٔ خود تجهیزات، نظام، قانون‌مندی و سیر مراحل خاص خود را دارد.

در نگرش نظام‌گرای فارابی، همهٔ علوم دارای نظامی ویژه و سلسله‌مراتبی خاص می‌باشند و هریک از علوم، ازجمله علم مدنی، به‌نوبه خود نظامی خاص دارند؛ نظامی که هریک از علوم در آن از جایگاه و روابط متقابل دو یا چندجانبه ساختی، تعاملی و حتی علّی بهره

---

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص ۲۳۰.

۲. در مقابل فارابی، ابن‌سینا وحی را به عقل قدسی نسبت می‌دهد و آن را به‌عنوان عالی‌ترین درجه‌ای که برای عقل بشری قابل دستیابی است، توصیف می‌کند.

۳. میثم کرمی، *فارابی‌شناسی*، ص ٦١.

٤. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص١٩٦.

می‌گیرند؛ آن هم در یک فرایند تکاملی که به‌اصطلاح وی از علوم مبادی و حتی از مبادی علوم آغاز می‌شود و به مبادی عام و سپس مبادی خاص می‌رسد و تا علم غایی که ازنظر وی علم مدنی است، فرا می‌رود.

با این توضیحات روشن می‌شود که علوم در نگاه فارابی نظام‌مندند و علم در این نظام سلسله‌مراتبی و به‌اصطلاح وی، متفاضل دارای موقعیت و نقش خاص خویش است. فارابی همچنان‌که برای هرپدیده جایگاه یا موقعیت خاص قائل بود، بر همین اساس برای علم هر پدیده، یعنی برای همهٔ علوم نیز جایگاه وجودی و ایجادی خاص با تمامی ویژگی‌های مربوط، قائل بود. فارابی مدینه، اجتماع مدنی و سیاست مدنی را دارای جایگاه و نقش غایی دانسته، غایی‌ترین پدیده را نهاد انسانی و اجتماعی تلقی می‌کند.

مرتبهٔ علم مدنی

حال که روشن شد فارابی علوم را رتبه‌بندی کرده است، لازم می‌دانیم به این پرسش بپردازیم که علم مدنی از نگاه او چه رتبه‌ای دارد. البته چنان‌که اشاره شد علم مدنی غایت علوم است؛ در طبقه‌بندی فارابی «علم اللسان» و «علم المنطق» مقدمهٔ دیگر علوم‌اند، اما علم طبیعی، تعالیم و علم الهی مقدمهٔ علم مدنی به‌شمار می‌روند.

بر این اساس، فارابی در *احصاء العلوم* علم دراصطلاح مشهور و اصلی را به ظاهر بر پنج‌گونه تقسیم کرده است و درواقع آنها را پنج‌مرتبهٔ وجودی می‌داند؛[1] به‌بیان‌دیگر، نظام علمی فارابی مرکب از پنج علم و درحقیقت پنج‌حوزه علمی است. در این نظام هرمرتبهٔ پیشین مقدم بر مرتبهٔ پسین بوده، هرمرتبهٔ بعدی و فراتر مترتب و مبتنی‌بر مرتبه و مراتب فروتر و قبلی است؛ بدین‌ترتیب، علم الهی به مثابهٔ علم مبدأ است و علم مدنی، نه به عنوان علم آخر و صرفاً آخرین گستره یا حلقهٔ علوم، بلکه به‌مثابهٔ مرتبهٔ نهایی و درمقام علم اعلی و علم غایی در نظام علمی وی رخ می‌نماید.

---

۱. او در مقدمهٔ کتاب *احصاء العلوم*، تعبیر مراتب علوم را به‌کار برده و سپس علوم را تقسیم‌بندی کلی می‌کند و در کتاب الجمع چنین می‌گوید: «مرتبة العلم الذی هو منه» یعنی مرتبهٔ هر علم همان است که علم از آن منشأ شده است. روشن است که از نگاه او علوم اولاً دارای مرتبهٔ نفس الامری‌اند و ثانیاً این مرتبه از جایگاه عینی آنها برمی‌خیزد؛ محمدبن‌محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمن*، ص۹۶.

ب) چیستی علم مدنی

در مقابل علم طبیعی که مشتمل بر نظر در اجسام طبیعی است و علم به پدیده‌های مادی‌ای است که در ارادهٔ انسان نیستند و نیز علم الهی که نظر در آنچه جسم و جسمانی نیست و بررسی اسباب اولیه و نهایی پدیده‌هایی است که موضوع دیگر علوم می‌باشند، علم مدنی عبارت است از علم به آنچه مربوط به ارادهٔ انسان است،[۱] درعین‌حال علم مدنی به جنبهٔ عملی و راهبردی یا به ایجاد، تغییر و تکمیل پدیده‌های مدنی، یعنی مدینه و اجتماع مدنی و سیاست مدنی، علاوه‌بر جنبهٔ نظری صرف، یعنی کشف و شناسایی آنها می‌پردازد.[۲]

وی سبب نام‌گذاری علم مدنی را آن می‌داند که به بررسی در مورد اشیا و پدیده‌های ارادی می‌پردازد؛ بنابراین، به‌طور کلی، پدیده‌های مدنی ماهیتی ارادی و عملی دارند و طبیعی یا جبری و غیرارادی نیستند.

ج) بایستگی علم مدنی

عقل از دیدگاه جهان‌شناسی و علم‌النفس به مرتبهٔ اتصال با عقل فعال می‌رسد. حال به شأن دیگری از عقل توجه کنیم که فارابی بر آن تأکید کرد؛ بدین معنا که او عقل را راهنمای ما در سیر به‌سوی سعادت خواند و سعادت غایت قصوای آدمی است. در نظر فارابی وصول به خیر اعلی جز با علم نظری یقینی میسر نیست. اما از آن نظر که کمال آدمی در اجتماع و زندگی اجتماعی حاصل می‌شود، علم دیگری باید باشد که در آن مبادی عقلی افعال و ملکات فاضله معین شود. این علم منفک از علم نظری نیست، بلکه متفرع از آن است.

معمولاً اگر در علم نظری به موجودات آن‌گونه که هستند، نظر می‌شود. در طی تحقیق در وجههٔ دوم عقل این بحث روشن می‌شود که غایت وجود انسان و کمال لایق او چیست و چگونه به این کمال نایل می‌شود. فارابی تحقیق این معنا را نیز در شأن کسی می‌داند که به کمال نظری رسیده باشد و کمال نظری شامل فضایل چهارگانه است که عبارت‌اند از:

---

۱. «أما العلم المدنی ـ فإنه یفحص عن أصناف الأفعال و السنن الإرادیة و عن الملکات و الأخلاق و السجایا و الشیم التی عنها تکون الأفعال و السنن»؛ محمدبن‌محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص۷۹.

۲. «و عن الغایات التی لأجلها تفعل، و کیف ینبغی أن تکون موجودة فی الإنسان و کیف الوجه فی ترتیبها فیه علی النحو الذی ینبغی أن یکون وجودها فیه و الوجه فی حفظها»؛ همان.

۱.فضایل نظری؛ ۲. فضایل فکری؛ ۳. فضایل خلقی؛ ٤. صناعات عملی. این برعهدهٔ رئیس مدینه است که این فضایل را در مدینه‌ها به‌وجود آورد و درواقع، سیاست عبارت است از فعلِ ایجاد این فضایل.[۱]

با این بیان روشن می‌شود که علم مدنی از این نظر بایسته و ضروری است که بحث دربارهٔ چگونگی رسیدن آدمی به فضایل چهارگانه و رسیدن به غایت قصوا را دربر دارد. درواقع، همان‌گونه که بسیاری از علمای اسلام معتقدند اخلاق مقدمهٔ ایمان است، فارابی نیز معتقد است که کسب فضایل برای رسیدن به سعادت امری ضروری است که این فضایل در اجتماع قابل تحصیل‌اند.

مدنیت بالطبع

فارابی نیز مانند ارسطو آدمی را مدنی بالطبع می‌داند. او اجتماع را به ناقص و کامل تقسیم می‌کند و اجتماع کامل را شامل سه قسم عظمی، وسطی و صغری می‌داند. بی‌شک، از دیدگاه فارابی از مدنی‌بودن آدمی سیاسی‌بودن و نیازمندی‌اش به قانون و حکومت است.

نکتهٔ درخور توجه اینکه فارابی برخلاف ارسطو، با توجه به تعالیم و اعتقادات دینی و بر اثر پرورش یافتن در میان امت اسلامی و همچنین آشنایی با قول رواقیان در باب جامعهٔ بشری، خانه را کوچک‌ترین جامعهٔ کامل دانسته و مدینه را جامعهٔ وسط و کل مردم عالم را جامعهٔ عظمی خوانده است.[۲]

رئیس مدینه

در اصطلاح فارابی رئیس مدینه واضع نوامیس و معلم و مرشد مردم و مدیر امور مدینه است. روشن است که همهٔ مردم نمی‌توانند به این مقام برسند؛[۳] زیرا مردمان ازحیث فطرت متفاوت‌اند و کسی شایستگی ریاست دارد که صاحب فطرت قوی باشد و طریق سعادت را شناخته، طی کرده، به سعادت نائل گردد و به مقام هدایت خلق و تعلیم مردمان رسیده باشد.

---

۱. محمدبن‌محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص۷۹.

۲. «ان الانسان مدنی بالطبع، فهو لا یوجد بغیر الأسرة ترعاه و تؤیده الی ان یبلغ اشده. فالأسرة المجتمع الأول، و تلیها القریة، و هی مجموع أسر»؛ محمدبن‌محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ص۳۸.

۳. «و رئیس المدینة الفاضلة لیس یمکن أن یکون‌ای انسان اتفق»، همو، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*،ص ۱۱۸.

فارابی در پاسخ اینکه رئیس مدینه چگونه می‌تواند به چنین کمالی دست یابد، می‌گوید: «رئیس مدینه با فطرت قوی خود به عقل فعال پیوسته و علم را از آنجا فراگرفته است».[۱] فارابی عقل فعال را ملک وحی و روح‌الامین نیز نامیده است.

صفات رئیس مدینه

فارابی برای رئیسی مدینه که فطرت عالی دارد و از فیض عقل فعال و وحی برخوردار است، دوازده صفت برمی‌شمرد:[۲]

۱. تام الاعضاست؛ ۲. قدرت فهم و سرعت انتقال دارد؛ ۳. دارای حافظه قوی است؛ ٤. زیرک و با فطانت است؛ ۵. خوش سخن و صاحب بلاغت است؛ ٦. در خوردن و آشامیدن و نکاح خویشتن‌دار است؛ ۷. علم و تعلیم و تعلم را دوست دارد؛ ۸. دوستدار راستگویی و دشمن دروغگویی است؛ ۹. روحی بزرگ دارد و دوستدار کرامت است؛ ۱۰. عدل را دوست دارد؛ ۱۱. صاحب عزم قوی و شجاع است؛ ۱۲. به دنیا اعتنا ندارد.

همچنین رئیس مدینه باید استعدادهای گوناگون و متفاوت و طبقات اهل مدینه را بشناسد و بکوشد هرکس را به کمالی که شایسته و مستعد آن است برساند.

جانشین رئیس اول

هرگاه مدیری با همهٔ ویژگی‌های یادشده فراهم نبود، ریاست مدینه به کسی سپرده می‌شود که از صفات زیر بهره‌مند باشد:[۳]

۱. حکیم باشد؛ ۲. عالم و حافظ شرایع و سنن باشد؛ ۳. قدرت استنباط قوی دربارهٔ اموری داشته باشد که از سلف حکمی دربارهٔ آن نیامده است؛ ٤. قدرت تفکر قوی و استنباط در لحظات حساس داشته باشد۵؛ توان ارشاد و مدیریت مردم را به شرایع داشته باشد؛ ٦. توان بدنی برای جنگ مستقیم داشته باشد.

البته اگر این خصوصیات در شخص واحد یافت نشد و در میان کسانی پراکنده بود، همهٔ آنان عضو شورای رهبری خواهند شد. در این میان صفت حکمت اهمیتی ویژه دارد.

---

۱. همان، ص۱۲۱.

۲. همان، فصل ۲۸، فی خصال رئیس المدینة.

۳. محمدبن‌محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ص۱۲۵.

استفاده فارابی از القابی چون امام برای رئیس مدینهٔ فاضله و نیز اشاره به اینکه جانشینان رئیس نیز می‌توانند خود اهل تشریع باشند و مسائل دیگری ازاین‌دست، نشانهٔ گرایش‌های شیعی فارابی قلمداد شده است.

انواع مدینه

ازنظر فارابی در تقسیم‌بندی مدینه‌ها شناخت سعادت و ارادهٔ نیل به آن مؤثر است؛ بنابراین مدینهٔ فاضله مدینه‌ای است که سعادت حقیقی را شناخته، به‌سوی آن گام بر می‌دارد.

مدینهٔ جاهله: اهل این مدینه سعادت حقیقی را نمی‌شناسند و توان فهم آن را نیز ندارند. اهتمام آنان منحصر به خیرات ظاهری است. این مدینه خود به چند گونه تقسیم‌پذیر است: ضروریه، نذاله، خست، کرامت، تغلب، و جماعیه.[۱]

مدینهٔ فاسقه: در این جامعه، مردم به عقاید ناظر به مدینهٔ فاضله گردن می‌نهند، اما عملاً در راه مدینهٔ جاهله گام می‌گذارند.[۲]

مدینهٔ مبدله: ساکنان این مدینه در آغاز همچون مدینهٔ فاضله بوده‌اند، اما به‌تدریج در عقیده و عمل دگرگون شده‌اند.[۳]

مدینهٔ ضاله: اهل این مدینهٔ درباره مبادی جهان دیدگاه‌های نادرستی دارند و رئیس اول آن حتی ممکن است خود را بهره‌مند از وحی بپندارد.[۴]

ارکان مدینهٔ فاضله

نهادها و سیستم‌های اداره‌ای در جامعه، اساسی مهم در ایجاد مدینه‌اند. فارابی مدینهٔ فاضله را استوار بر پنج رکن اساسی می‌داند:[۵] افاضل، ذوو الالسنه، مقدرون، مجاهدون و مالیون.

مقصود از افاضل حکما و اندیشمندان‌اند؛ ذوو الالسنه (سخنوران) گروه‌هایی چون مبلغان مذهبی، خطیبان و شاعران را در خود جای می‌دهند؛ مقدرون به کسانی چون حسابداران، هندسه‌شناسان، طبیبان و منجمان اشاره می‌کند؛

---

۱. محمدبن‌محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ۱۲۷.
۲. همان، ۱۲۹.
۳. همان.
٤. همان.
۵. همو، *فصول منتزعة*، ص٦٥.

مجاهدون کسانی‌اند که مدینه را از شر دشمنان محافظت می‌کنند؛ سرانجام، مقصود از مالیون کسانی چون کشاورزان و بازرگانان‌اند که به گردآوری اموال می‌پردازند.[۱]

نتیجه

فارابی چندین نظریهٔ مهم دارد که هریک برای دردهای مزمن فکری ـ اجتماعی زمانهٔ ما مهم است. او در باب احصا و طبقه‌بندی علوم الگوی ماست و چنانچه از کربن فرانسوی نقل شد؛ تفکر اسلامی احتیاج به معلم جدیدی دارد.

تبادل فرهنگی و تقسیم‌بندی جوامع ازنظر تحول و چگونگی ارتباط اقسام جوامع با یکدیگر نیز در نظر فارابی تکلیف روشنی دارد و هرجامعه‌ای با هر مختصاتی نمی‌تواند با جامعهٔ دیگر ارتباط برقرار کند. بررسی جدی این مسئله برای معضل تعامل با غرب امری ضروری است.

فارابی را به‌حق مؤسس فلسفهٔ اسلامی دانسته‌اند؛ زیرا اینکه او با نوشتن کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* درواقع، اندیشه‌های مهم مورد احتیاج اندیشه‌های دینی را کاوش کرد.

کتاب‌های فلسفی فارابی از فلسفه و توضیح فلسفی نظام عینی آغاز می‌شود و به بحث دربارهٔ اجتماع و مدینهٔ فاضله منتهی می‌شود. مدینهٔ فاضلهٔ فارابی حاکمی به نام «رئیس اول» دارد که در فرهنگ دینی نبی خوانده می‌شود. او همچنین دربارهٔ جانشین رئیس اول خصوصیاتی را ذکر می‌کند که بسیار به اندیشه امامت در شیعه نزدیک است.

منابع

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۰.

۲. داوری اردکانی، رضا، *ما و تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰

---

۱. شایان ذکر است که سیاست طرح‌شده توسط ابن‌سینا بیش از سیاست فارابی به سیاست دینی نزدیک است. دکتر داوری اردکانی احتمال قوی می‌دهد که ابن‌سینا وقتی امور مهم سیاست و مدینه و وظایف حکومت را ذکر می‌کند به نامهٔ امیرالمومنین﵇ به مالک اشتر نظر دارد؛ رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۲۷٤.

۳. فارابی، محمدبن‌محمد، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، بیروت، مکتبة الهلال، ۱۹۹۵م.

٤. ـــــــــــــــــ، *السیاسة المدنیة*، بیروت، مکتبة الهلال، ١٩٩٦م.

٥. ـــــــــــــــــ، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، بیروت، مکتبة الهلال، ۱۹۹۵م.

٦. ـــــــــــــــــ، *تحصیل السعادة*، قم، دارالهدی، ,١٣٨٤

۷. کرمی، میثم ، *فارابی‌شناسی*، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۰.